

فرار از آغوش خرس

کبیر توخی

تاریخ چاپ به شکل رساله

(۲۰۱۷/۱۲/۱۰)

اهدا:

به دهها هزار هموطن رنج‌دیده و مظلوم ما که به فرمان « گلبدین حکمتیار » به
قتل رسیده اند !

کبیر توخی

(۱۰ دسمبر ۲۰۱۷)

فرار از آغوش خرس

زمانی متفکر علم سیاست و انقلاب [ننین] گفته بود " « در شرایط آرام ، افراد آنطوری که درباره خود صحبت می نمایند ، درشریط بحرانی نمی توانند همانطور تبارز نمایند؛ بلکه آنطوری که هستند آشکار می شوند. » در دوره نسبتاً آرام سلطنت ظاهر شاه که به صورت نسبی " صلح و امنیت " در کشور حکمفرما بود و دربرهه ای از این دوره مردم با استفاده از آزادی های بالنسبه دموکراتیک به تظاهرات می پرداختند و اقدام به انتشار اخبار و جراید می نمودند (توقیف و مصادره نشریه ... تصادمات محصلان با پولیس - ۳ عقرب - جنبش روشنفکران مبارز و سایر تخاصمات و تضاد های درون جامعه آن وقت مورد بحث این نوشته نیست) ، برخی از پیشتازان و "پیشپزکان" جنبش دانشجویی و جریانات فکری ، به ضد دولت وقت و همچنان علیه ایدئولوژیها و جریانات مخالف مکتب فکری خود سخن بازی می کردند ، تا به اصطلاح خود را شخصیت ملی جا زده و سازمانهای مربوطه خود را از هر گونه وابستگی و بردگی ، چه داخلی ، چه خارجی مبرا و منزله وانمود سازند . از این جمله بودند کارمل ها، تره کی ها، امین ها، گلبدین ها و همقطاران شان .

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به مجوز اتحاد شوروی که داوود خان را بر اریکه قدرت رساند، نخستین تکانی بود که همزیستی باهمی و سنتی قبایل، اقوام و ملیت های کشور را به لرزه درآورد و پی آمد آن، یعنی کودتای ننگین و خونبار ۷ ثور ۱۳۵۷ که به دستور و کمک شوروی متحقق شد و اجتماع نسبتاً آرام و به هم فشرده را چنان تکانهای شدید و وحشتناکی داد که در کلیه ابعادش ترک و درز هول انگیزی برداشت . از هم پاشی وحدت نسبی ملیت ها و اقوام آغازیدن گرفت . نفاق و شقاق ، گشت و کشتار ، شقاوت و عداوت جایگزین آن گردید و از هر ترک و درز، خون فوران زد .

سخنی کوتاه در باره این نگاشته !

این نگاشته ۲۴ سال پیش زمانی که ما در هند پناهنده بودیم (دماه جدی ۱۳۷۲ - جنوری ۱۹۹۴) با نام مستعار (پ . لیان) درنشریه « پیام زن » شماره های ۳۵-۳۶-۳۹ ، جدی ۱۳۷۲ - جنوری ۱۹۹۴ چاپ و نشر شده است . همچنان در سایر نشرات ، مثل نشریه «کیان» چاپ امریکا و سایت «افغان جرمن» و نشریه « افغان رساله » چاپ تورنتو و پورتال « افغانستان آزاد - آزاد افغانستان » و برخی نشرات دیگر .

یاد آوری لازم

حال که در این اواخر جاسوس مشهور (گلبدین « راکت یار» بر وحدت ملی طی صحبتی پتک افتراق کوبید و جنگ در افغانستان را به طورخائنه «جنگ قومی» خواند (و فردای آن این قواد و ناموس فروش حرفه ئی از گفتن این مقوله انکار نمود) و همینطور امتیاز سالانه مبلغ بیش از صد میلیون افغانی که دولت دست نشاندۀ برایش قایل شده [گپ و گفت در مورد امتیازات مخفی ده ها چند بیشتر از این مبلغ برای خودش و دار و دسته رهن و آدمکشش باشد سرچایش] باز هم دوستان و رفقای مبارز بر باز تاب سومین بار این نگاشته در پورتال را تأکید کردند . اینک با در نظر داشت خواست دوستان و رفقای گرانقدرم متن « فرار از آغوش خرس » را به پورتال « افغانستان آزاد - آزاد افغانستان » با ویراستاری جدید ارسال نمودم که در سه قسمت به دست نشر سپرده شد .

این خائنین ملی با دشمنان "ملحد" دیروزی شان (خلق و پرچم و خاد) هاله ای "معطر" جهادی، عبا و قبای به ظاهر متبرک اسلامی را از گرد پیکر کرم زده و متعفن شان دور نموده و شماری از هواداران ساده اندیش آنان را به وحشت انداخت- بررسی روند پروسه حین ویراستاری و نشر مجدد].

حکمتیار در همان سالهای آرام در تظاهرات خیابانی اکثراً در قرب و جوار مسجد "پل خشتی"، دم از اسلام اصلی زده، ارتباط و وابستگی با کشورهای خارجی را در وجود سایر جریانات فکری می کوبید و خود و به اصطلاح "نهضت اسلامی" اش را گویا "مستقل" و بدون وابستگی جلوه گر می ساخت.

حال برای صحت و سقم ادعای همان وقت این جنایتکار و خائن ملی که تا همین اکنون با بیشمرمی و دیده درائی از آن دم می زند، ببینیم نشریه نامدار کشور امریکا که در راستای جنگ مقاومت مردم افغانستان، حزب موصوف را تا گلو مسلح نمود و از کمک ششصد میلیون دالری (منهای پول "ته جائی" به پاکستان) بیشترین قسمت آن را، طور ماهوار در توبره این مفعول سیاسی واریز نمود، در وصف کمال و جمالش چه می نویسد:

« پیتیر سموئل امریکائی متن گزارش کمیته تحقیق بخش تروریزم مؤرخ اول مارچ ۱۹۹۰ کنگره امریکا در نیویارک تریبون " ۱۱ مارچ به نشر رسانیده و تلخیص آن به تاریخ ۲۷ دسمبر ۱۹۹۰ به زبان دری در جزوه ای به نام " گلبدین حکمتیار خائن ملی است یا جاسوس، یا هردو؟ منتشره « وقف میوند» [۱] به منظور تأمین حقوق و آزادی های بشری افغانها» مؤرخ ۲۷ دسمبر ۱۹۹۲ به چاپ رسیده که نگارنده بخشهای از آن را در ذیل ارائه می نماید:

« حکمتیار در سال ۱۹۷۴ به دستور ذوالفقار علی بوتو به خاطر سرنگونی رئیس جمهور داوود در پاکستان کار کرده و تربیت یافته است. از سال

تجاوزوحشیانه ارتش بی فرهنگ شوروی سوسیال امپریالیستی، ترک و درز قبلی را هزار بار چاکتر و خونبارتر گردانید. کودتای ننکین ۷ ثور در واقعیت امر علت العللی شد که معلول بعدی آن تجاوز ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی و تهاجم خون افشان باند های رهن و جنگ افروز جهادی به کابل اسارت کشیده بود، که اقوام و عشایر کشور را بدانگونه تسلیخ و قصابی کرد که نظیرش در جهان تا کنون به وقوع نپیوسته است. بحران به اوجش رسید. طوفان خون و آتش و انفجار راکت و "خمپاره" و...، کابل بلاکشیده و مردم شکنجه دیده را به سان "هیروشیما" درهم کوبید (با تفاوت این که در آن شهر نه دزدانی بودند که به غارتگری بپردازند، نه بی ناموسانی بودند که به عفت خواهران و مادران شان تجاوز کنند).

فاجعه ۷ ثور مرگ متهورانه رهبر خود خواه و مستبد کودتای ۲۶ سرطان را ثبت تاریخ نمود. در چرخش بعدی آتش مرگ مسخره و دراماتیک تره کی و امین را به نمایش گذاشت. مرگ مردک کودن - کودن سیاسی - مایه تمسخر و استهزاء و مرگ جلاد مغرور و از خود راضی و بی خبر از نیرنگ های بادار روسی اش؛ موجب تعجب عوام الناس گردید.

بحران در مرحله محسوستر و حادثترش شخصیت منفور کارمل را به جهانیان شناساند و به دنبال آن پناهنده شدن مضحک جلاد خاد به دفتر "ملل متحد" و فرار مسخره اش را بر کتیبه تاریخ رقم زد. بحران در قوام و جوشش بعدی اش با طوفان خون و آتش، مکیاژ و سرخاب چهره "پیشتازان" راه اسلام، گلبدین حکمتیار، ربانی، سیاف، مزاری آصف محسنی، محقق، خلیلی، احمد شاه مسعود وامثال شان را زدوده، سیمای زشت و واقعی این جنایتکاران و جاسوسان را چنان آفتابی و نمایان ساخت که بیننده را دچار تهوع و استفراغ نمود [و تجاوز ارتش امپریالیزم امریکا به کشور، کنفرانس بن، تشکیل اداره مستعمراتی به سر باندی کرزی این خائن ملی، تجمع اینان در "شورا" ی استعماری و "عفو و بخشش" همدیگر، به خصوص تشکل "جبهه ملی"

خارجی بر کشور حکومت کند. ما عمیقاً معتقدیم که پاکستان یگانه شریک و حتی حامی افغانستان است که از طریق آن کمک خارجی می تواند صورت گیرد.

۲- سیاست ما در قبال افغانستان بستگی به سه عامل دارد:

الف- تشکیل یک حکومت جدید از همان آغاز در قلمرو افغانستان فعالیت کند. نخستین وظیفه را کسب شناخت حتی المقدور تعداد زیادی ملل و قبل از همه کشور های اسلامی تشکیل خواهد داد . ما باید در این حکومت کمترین اشتراک عناصر طرفدار ایران را تأمین نمائیم . وظیفه دیگر باید آزاد ساختن یکی از شهر های عمده مثل جلال آباد باشد که در آن حکومت جدید نصب خواهد شد و از آنجا تمام کشور را اداره خواهد کرد . مجاهدین محتاج به تمام کمک های ممکن نظامی خواهند بود. باید مستشاران نظامی به آنها در ایجاد - چیزی شبیه یک اردوی منظم کمک نماید. دخالت و اشتراک پاکستان لازم است تا اوضاع کنترل شود- منافع ملی ما حفظ گردد.

ب- سقوط رژیم کابل می تواند از دو طریق صورت گیرد. این کار باید از طریق محاصره کابل و به تعقیب آن تهاجم مستقیم یا از طریق محاصره کامل اقتصادی که به اضمحلال رژیم کابل منتج گردد، انجام یابد- برای این منظور ما باید تلاش کنیم تا در حلقهات نظامی کابل نفوذ نمائیم. بسیار با اهمیت است که نفوذ ما در حکومت- جدید تحکیم یابد و اشخاص مورد اعتماد ما در آن جابه جا گردند. آنچه که حایز اهمیت عظیم است ایجاد شرایطی است که در آن عملکرد های عادی این حکومت صرفاً در صورت حضور مشاورین ما امکان پذیر گردد.

ج- اعاده صلح و آغاز اعمار مجدد کشور یک پروسه طولانی و دردناک خواهد بود . ما وسایل لازم را در اختیار داریم تا نه تنها این پروسه را کنترل کنیم بلکه در آینده ادغام تدریجی ساختار اقتصادی و سیاسی ما را به چنان طریقی تأمین کنیم که منتج به اتحاد نزدیک بین پاکستان و افغانستان [کلمه گردد

۱۹۷۵-۱۹۷۶ گلبدین در سرویس جاسوسی پاکستان تربیت بیشتر کسب نموده و افسران پاکستانی او را یک شخص زرنگ ، بیرحم و تشنه قدرت تشخیص داده اند که به خاطر کسب عالیتین مقام از ارتکاب هیچ جنایتی دریغ نمی کند . سازمان جاسوسی پاکستان حکمتیار را یک اجنت کاملاً تحت اراده و کنترل خود شناخته و او را بالای افغانستان تحمیل کرده است . در تمام این مدت گلبدین رابطه نزدیک خود را با خاد و مشاورین شوروی حفظ کرده است.» ، « ... بیش از این که به ضد حکومت کمونیستی افغانستان فعالیت نماید نیرو و منابع خود را در خنثی ساختن و از بین بردن نهضت مقاومت سایر مجاهدین به کار برده است.» ؛ « در سال ۱۹۷۹ سه منبع مستقل کریدت خیانت به کودتای پلان شده اسلامی را علیه حکومت کمونیستی در کابل به گلبدین نسبت داده اند ... » ، « ... عبدالحق قومندان دیگر مجاهدین میگوید که گلبدین نسبت به روسها بیشتر مجاهدین را به قتل می رساند ...» . (صفحات ۹، ۱۳، ۱۲) همچنان در صفحات دیگر جزوه ، سند مهم و جالبی چاپ شده که عیناً آن را نقل می نمایم

« کشف یک سند »

« متن آن سند سری »

« مدیریت عمومی آرشیف »

« استخبارات نظامی اسلام آباد »

« ۲۲ فبروری ۱۹۸۸ »

« به آتشه دفاعی سفارت پاکستان... »

موضوع اولویت ها و ستراتیژی پاکستان»

« ۱- خروج عساکر روسی شرایط جدیدی را برای حل مسأله افغانستان ایجاد می کند. بعد از سقوط رژیم کابل اوضاع اقتصادی و سیاسی در کشور نهایت جدی خواهد بود. هیچ حکومت اسلامی قادر نخواهد بود بدون کمک وسیع

رهبری فرکسیون خلق و اعدام چند تن از اعضای بلند پایه آن از سوی دیگر، موجب تشتت و سراسیمگی در میان خلقی ها شد.

بخش قابل ملاحظه ای از اعضای مخفی آن فرکسیون (خلق) که قبل از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ در رابطه مستقیم با KGB قرار داشتند، به دستور آن سازمان رهسپار پاکستان، ایران، هند، انگلستان، المان، کانادا، امریکا و سایر کشورهای غربی گردیدند و خود شان را با شگرد های آموزش دیده در معرض جذب استخبارات (اطلاعات) کشورهای تذکر داده شده قرار دادند.

خلقی های فرستاده شده به خارج از کشور به امر مشاوران نظامی روس، شتابزده خود را در احزاب و تنظیم های اسلامی به ویژه حزب "گلبدین" جابه جا نمودند و سایر رفقای نظامی فراری و خشماگین شان را با حيله ها و بهانه های مختلف [از قبیل "حکمتیار صاحب از جمله رفقای خود ماست"، "تسخیر احزاب اسلامی از درون و تصرف قدرت دولتی از طریق آنان به خاطر نجات "انقلاب ثور" و انتقام گیری از حریفان ..."] در توبره مداری (حکمتیار) انداختند.

احزاب، به طور اخص حزب اسلامی "گلبدین" و اتحاد اسلامی "سیاف"، خلقی های سرنگون شده و "کلمه" خوانده را با آغوش باز پذیرفتند (طرفداران امین با سیاف و طرفداران تره کی با حکمتیار صیغه شدند)؛ همچنان تعدادی از آنها که مخفی ماندند، بدون افشای هویت خلقی شان موفق شدند به مسؤولیت هائی در آن احزاب برسند.

قسمتی از بدنه اصلی فرکسیون خلق که همدوش ارتش متجاوز روس با مجاهدین واقعی جنگیدند، در جریان جنگ، و یا قبل از آن با این احزاب و تنظیم ها ارتباط قایم نموده در نقش "تسلیمی" در صفوف آنها قرار گرفتند. خلقی ها وظایف متنوعی را در درون آن احزاب انجام می دادند: از جمله اشکال کار برد اسلحه پیشرفته تر روسی، آموختن رموز و فنون اکادمیک جنگ

بعد از ذکر نام افغانستان درسند تذکار داده نشده- پ. لیان [این امر سر انجام می تواند به کنفدراسیون افغانستان و پاکستان بینجامد- این اندیشه حمایت وسیع را در میان نظامیان و عموم مردم کسب خواهد کرد - به این وصف فعالیت تبلیغاتی ماهرانه لازم خواهد بود تا افکار عامه پاکستان و جهان به آن عادت کند.

۳- وضع هنوز هم متشنج است و مستلزم احتیاط می باشد. اطلاعات مفصل تر شما مورد قدر دانی ما خواهد بود و باید به زودترین فرصت برای ما گسیل گردد.

« درغیاب مدیر عمومی استخبارات »

« دگروال محمد ارشاد چودری »

آیا ادعای همیشگی "حکمتیار" فاسد که خائنه خواهان کنفدراسیون افغانستان و پاکستان می باشد هر گونه شک و تردید را در اعتبار و صحت سند فوق نفی نمی کند؟

و حال مراجعه می کنیم به فاکت هائی از زندان پلچرخ، این محراق نهایت مهم سیاسی که نگارنده (چون سایر مبارزان زندانی شده توسط دولت دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی) شاهد عینی کار و کردار اعضای منفور حزب اسلامی نیز در آنجا بوده است.

« KGB از سه عرصه (یعنی از محیط تغذیه احزاب و سازمان ها - چه در داخل، چه در خارج از کشور - از جبهات جنگ مقاومت و از زندان ها) به داخل احزاب و تنظیم های جهادی کانال های استخباراتی (یعنی اطلاعاتی) کشید و شبکه هایش را از مسیر این کانال ها تا سطوح بالائی اهرم تشکیلاتی آنها رسانید.

تجاوز سوسیال امپریالیزم روس به افغانستان و قتل امین جلاد به دست جنرال روسی از یکطرف و حبس تقریباً یک صد و بیست (۱۲۰) تن از اعضای

خلقی های نفوذی بعد از رهائی از زندان بدون درد سر و توسل به حيله و نیرنگ خلقی گونه ، یک راست به داخل احزاب اسلامی می رفتند و خود را در زیربال آنان قرار می دادند.

فعالیت خلقی ها از آغاز تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان ، در میان باند های محمدی ، مولوی خالص ، سیاف ، آصف محسنی ، به ویژه " گلبدين " ، یکی از عوامل زمینه ساز ادغام تشکیلاتی حزب اسلامی با بدنه اصلی فرکسیون خلق در داخل کشور بعد از کودتای "تنی - حکمتیار" بود. KGB اجنت های آموزش دیده اش را به گونه های مختلفی از داخل زندانها خارج می نمود و آنها را به درون احزاب اسلامی و سازمان های طیف چپ انقلابی گسیل می داشت . مثل "عنایت" یک تن از خلقی های "ده یحیی" کابل که در سال ۱۳۵۹ به خاطر عضویت در حزب گلبدين محکوم به ۱۶ سال حبس شده بود .

عنایت ریشش را هر روز می تراشید و «روشنفکرانه» صحبت می نمود. با عده ای از زندانیان (چپ انقلابی ضد شوروی) ظاهراً محترمانه و بدون تعصب ، صحبت سیاسی می نمود . با نگارنده نیز یکبار، راجع به جنگ مقاومت صحبت نموده بود .

این قلم و یکی دو رفیق هم سلول ما به این باور رسیدند که موصوف خلقی بوده و با اداره اطلاعات زندان نیز رابطه برقرار کرده است. عنایت در سال ۱۳۶۲ در سمت شرقی منزل سه "بلاک ۱" (مقر قوماندانی عمومی زندان پلچرخي) دائماً با یک تن از جوانک های خادی زیر پوشش حزب اسلامی (هارون عینی) گشت و گذار داشت . در همین روز ها رفت و آمد "ملنگ ده سبزی" قومندان سرشناس گلبدين را زندانیانی که در "بلاک ۱" سمت شمال محبوس بودند ، به آسانی دیده می توانستند. نگارنده نیز یک بار آمدن او را به صحن "بلاک ۱" دیده بود . "ملنگ" لباس نظامی به تن داشت و مدال هائی به روی سینه پرکینه و کتیفش خود نمائی می کرد . مو های چرب و براقش تا پائینتر از شانه

و مانور های نظامی و بدین شگرد آنان موقعیت خود را در بخشهای نظامی آن احزاب و تنظیم ها هم تحکیم می بخشیدند .

در زندان پلچرخي به غیر از اعضای رهبری خلق که جدا از سایر زندانیان نگهداری می شد و به نام "باند امین" مشهور بودند ، تعدادی قابل توجه خلقی ها نیز بین سایر محبوسین قرار داشتند . اینها یا از جبهات جنگ، یا از حوزه های احزاب اسلامی، یا از محل وظایف شان در قشله ها و قرار گاههای عسکری و یا از کمیته های «حزب دموکراتیک خلق» گرفتار و زندانی شده بودند . بعد از ماه حوت سال ۱۳۶۲ اداره سایر بلاکهای زندان پلچرخي به استثنای بلاک های ۱ و ۲ مربوط وزارت داخله "گلاب زوی" - این جاسوس شناخته شده روس - شد . منهای آنعده از زندانیانی که از دید خاد بسیار خطرناک تشخیص داده شده بود و یا در فن کسب اطلاعات از زندانیان نسبت به سایر هم قماشان شان دارای مهارت بیشتر بودند ، به همین سبب این دو طیف با آن که مدت حبس آنها تعیین شده بود به وزارت داخله تحویل داده نشدند . به همین سبب فعالیت استخباراتی خلقی های توظیف شده در داخل سلولهای محبس به خصوص زندان های تحت نظر مستقیم خلقی های وزارت داخله محسوستر و ملموستر شده رفت .

اینها در حلقه های آموزشی و پرورشی (۲) احزاب اسلامی که در داخل سلولها دایر می شد، اشتراک نموده وظایف و فعالیت های متنوع اطلاعاتی را به خاطر نجات "انقلاب ثور" انجام می دادند . فی المثل اختلافات نژادی ، قومی ، زبانی و منطقه ئی را بین زندانیان بیشتر دامن زده ؛ پشتونهای احزاب اسلامی را در تقابل با تاجیکها و سایر اقوام دری زبان آن احزاب قرار می دادند . گاهگاه دامنۀ این مخالفت ها منجر به خونریزی بین طرفین می گردید. در این تحریکات و به هم اندازی ها ، خادی ها و سازائی ها از حریفان خلقی شان فعال تر بودند .

نبود. با تخفیف در حبس رها گردید. دومی که محصل در فاکولتۀ حربی بود قیدش کمتر از ده سال تعیین شده بود. و شخص پنجمی "کاکا خال" محمد نامیده می شد. (البته به گفته خودش ۱۶ سال قیدش تعیین شده بود) در رابطه پنج فرد بعدی به خصوص دو فرد اخیر الذکر در چهار جلد کتاب «خاطرات زندان کبیر توخی» تشریح شده است.

*- در نیمۀ سال ۱۳۵۹ به دستور مشاورین نظامی روس اداره زندان دو سلول بزرگ را در منزل اول "بلاک ۲" برای "کارگاه" تخصیص داد تا زندانیان را اغفال نموده به کار کردن در آنجا جلب نماید. یک تن از محبوسین حزب گلبدین به نام «حاجی لطیف» ظاهراً داوطلبانه حاضر شد تا سرمایه ابتدائی کارگاه مذکور را که بالغ بر ... صد هزار افغانی می شد به دولت دست نشاندۀ اهداء نماید. عمال و همکاران نیمه مخفی خاد، زندانیان، به خصوص آنانی را که در جریان تحقیق و شکنجه های وحشیانۀ جلادان خاد سست شده و خواهان آرام زیستن و زود رها شدن از زندان بودند، همچنان محبوسین بی بضاعت و بی پایواز را به کارکردن در کارگاه تشویق می نمودند [کارگاه یا "سنگر تسلیمی" یکی از محراق های اطلاعاتی بود که در آن - از جمله - بالای زندانیان نا آگاه و محتاج کار می شد، تا در جهت دولت دست نشاندۀ قرار گیرند].

*- در ادبیات سیاسی بعد از پایان جنگ عمومی دوم "کاپو" نفرت انگیز ترین اصطلاح به شمار می رفت. این اصطلاح هول انگیز در مورد آنعدۀ از زندانیان در آلمان نازی به کار برده می شد که به همکاری و دستکاری با جلادان "SS" در داخل زندان های "متهوزن" و "آشویتس" معروف بودند. "کاپو" ها در داخل زندان ها از هیچ نوع آزار و شکنجۀ همزنجریان خود رویگردان نبودند، به امید آن که روزی مورد لطف و عنایت افسران خون آشام "SS" قرار گرفته، آزادگردند. در درون زندان مخوف پلچرخی؛ همچنان در زندان های ولایات "SS" های روسی و عمال خادی آنان کاپو

هایش می رسید. هر باری که وی سوار براسپ به داخل زندان پای می گذاشت، قومندان عمومی خواجه عطا محمد وفا (این عضو اصلی KGB، جنایت کار و جلاد معروف) به پیشوازش می شتافت. بعد از مدتی سرباز موظف به داخل سلول آمده عنایت را با خود به مقر قومندان عمومی می برد، تا با "ملنگ ده سبزی" ملاقات نماید.

حال به یاداشتهای پیکره بندی شده در رابطه با حزب اسلامی "گلبدین حکمتیار" در زندان پلچرخی، در زیر توجه نمائیم:

*- بعد از دومین روز اشغال کابل توسط ارتش سراسیمۀ روس، تعداد زیادی از زندانیان دورۀ امین جلاد؛ مثل داکتر رزبان، داکتر هاشم مهربان، داکتر دادگر و صد ها تن شعلۀ ئی دیگر شامل انجنیران، معلمان، استادان و روشنفکران، که تا آن روز به زیر ساطور امین جلاد قرار نگرفته بودند، به چنگ دژخیمان نهایت بیرحم خاد افتادند. این خائنین وطن فروش، وطنپرستان فوق الذکر را که دولت دست نشاندۀ خطرناک تشخیص داده بود، به امر بادران روسی شان به قتل رسانده و خون پاک شان را به گردن دستپاک خود، یعنی حفیظ الله امین انداخته متباقی را از زندان رها نمودند.

هفت تن از محبوسین دورۀ امین جلاد را نه اعدام نمودند و نه همراه با سایر زندانیان آزادشان کردند. از این هفت تن مشهور دو تن آن از زمرۀ کادر های بلند مقام و مهم حزب اسلامی بودند. یکی از این دو به نام معلم کبیر مشهور به "وزیر معارف گلبدین" در زندان شناخته شده بود. دیگرش اورنگ نام داشت. مسؤولین زندان وی را "معلم کبیر" صدا می زدند. قیدش ۱۶ سال تعیین شده بود، با اداره اطلاعات رابطه مخفیانه داشت.

از پنج تن دیگر، اولی اسمش خلیل و دومی آن حنیف نام داشت. هر دو به ارتباط عضویت در سازمان اخگر در دورۀ امین گرفتار شده بودند. اینها هم دارای قید های کم بودند. فرد سومی انور و چهارمی آن موسی نام داشت که در رابطه انفجار در کارته سخی گرفتار شده بودند. قید انور اضافه از چهار سال

برد . همچنان دهها تن دیگر از اعضای این حزب پلید و منفور در خدمت اطلاعات زندان بودند

*... مریضانی که توسط مشاورین روسی زندان خطرناک تشخیص داده می شدند ، همچنان زخمیانی که از جبهه جنگ گرفته شده بودند ؛ به دست سرطیب خلقی زندان (غیرتمل) مسموم شده و یا به گونه ای به قتل می رسیدند . همچنین غیرتمل برخی از محبوسینی را که مشاورین نظامی روس لازم می دیدند در داخل شفاخانه زندان از بین می برد . امان الله پیمان عضو سازمان ساما ؟ که در زندان به مرض شکر مصاب گردید و مدتهای مدیدی را در شفاخانه زندان سپری نموده بود ؛ به تعدادی ازهمزنجیرانش می گفت :

«اگر من در شفاخانه زندان تلف شوم ، مسؤول قتلش شخص سرطیب خلقی می باشد . من به چشم خود دیده ام که او چه گونه در هنگام شب جوان مریضی را که چپی بود و چهره برادران هزاره ما را داشت ؛ با فشار دادن نوک آرنجش به روی قسمتی از سینه وی ، این جوان زخمی را کشت .»

زندانیان سر طیب را "سری وژونکی" می گفتند . این وطن فروش جلا ، دری را به لهجه لغمانی تکلم می کرد . در صورتش داغ های چیچک مشاهده می شد و آواز به اصطلاح غور داشت . پسر جوان ، ورزیده اندام ، با چشمان کوکره ای از حزب اسلامی گلبدین را همه کاره " شفاخانه بلاک ۲ " ساخته بود . این جوان قسی القلب مورد توجه و لطف سرطیب قرار داشت . در واقع یکی از دستیاران غیرتمل در کشتن زندانیان مریض بود .

*- یکی از اعضای ISI به نام نثار احمد در "بلاک ۱" برای اطلاعات زندان جاسوسی می نمود . وی در میان زندانیان در مورد دوستی ضیاءالحق و حکمتیار و شهرت "امیر حزب اسلامی" در پاکستان و جهان اسلام به تبلیغ علنی می پرداخت و مبارزین سرشناس سازمانهای انقلابی را با دقت شناسائی نموده "شهرت مکمله" آنان را به حافظه قوی اش می سپرد .

هائی از همان قماش را تربیه نموده بودند . هرگز اتفاقی بوده نمی تواند که نخستین "کاپو" یعنی "باشی" در زندان پلچرخى عضو حزب اسلامی گلبدین بود . پوست خال خالی داشت . موهایش طلائی و رنگ چشمانش سبز بود . از همین جهت وی را "حشمت سبز" صدا می زدند . بسیار زیرک ، عصبی مزاج و نهایت بیرحم بود .

اکثریت اعضای حزب منفور اسلامی گلبدین به سمت باشی در داخل زندان فعالیت می نمودند .

"حشمت سبز" که در کوچه عاشقان و عارفان کابل تولد یافته بود ، گفته می شد که درارتباط با واقعه سوم حوت ۱۳۵۸ گرفتار شده ، نامبرده در دوره تحقیق و دوره نظارت (در مورد دوره نظارت می شود یک رساله کوچک نوشت) در "کوته قفلی" ها و سلولهای مختلف انداخته می شد تا از زندانیان مجروح و زخمی و شکنجه دیده خبر و اطلاعات به چنگ آورد .

*- یکی از اعضای حزب اسلامی گلبدین به ("احد پچق") مشهور بود . این جنایتکار مسؤولیت بخشی از اطراف جنوب کابل را داشت، هنگام سرقت منازل مرتکب قتل هائی شده بود . بعد از گرفتاری در جریان تحقیق و شکنجه [۳] به جنایاتش اعتراف کرد و به دولت پیوست . احد پچق در باز جویی و شکنجه زندانیان با مستنطقین خاد سهمیم می شد و از شکنجه دادن زندانیان لذت خاصی می برد . به همین سبب اداره اطلاعات زندان پلچرخى مقام!! "باشی" را به وی سپردند. بعد ها به سمت "باشی عمومی" در بلاک های مختلف گمارده شد . اطلاعات زندان (در بلاک ۱) پسر بچه خوش سیمای را که گفته می شد پسر یکی از جنرال های پرچمی بود ، در اختیار "احد پچق" قرار داده بود . همین پسرک همجنسگرای خادی موفق شده بود اعترافات وی درمورد قتل هائی که مرتکب شده بود را ثبت نماید .

*- فرد سومى آن پهلوان مسکین نام داشت که قیدش بیست سال تعیین شده بود . وی از جاسوسی زندانیان به خصوص زندانیان شعله ئی لذت خاصی می

سیاسی وی پی برده بودند ، بعداً همین خائنین تروریست نامبرده را در پشاور دیده و شناخته بودند .

یکی از دوستان طی نامه ای از پاکستان برایم نوشت :

" ... فتاح را در سوم نومبر ۱۹۸۹ ربوده و در شب ششم نومبر ۸۹ به شهادت رسانده اند ... "

دختر انجنیرفتاح (فوزیه) که محصل فاکولته بود در نامه ای از پاکستان (مؤرخ ۱۹۷۰/۷/۲۷) عنوانی نگارنده چنین نوشت " ... پدرم را در سپتمبر ۱۹۸۹ چهار بجه دیگر از راه وظیفه اش انسان های وحشی این دشمنان بشریت اختطاف نمودند .. " همچنان خواهرانجنیر فتاح در دهلی جدید راجع به برادرش چنین گفت : « توخی صاحب ! موتر وان شعبه او عضو حزب اسلامی بود . یکی از آشنایان گلدره ئی ما که در شعبه با برادرم کار می کرد و عضو حزب اسلامی بود همیشه از فتاح می خواست تا به خانه اش برود و در رفتن کانادا برایش مشوره دهد . حتماً برادرم را موتروان به خانه آن شخص برده است ... » . یکی ازخواهر زاده های انجنیر فتاح گفت : « ... بعد از سه شب آشنای ما که از گلدره بود و در زندان با مامایم بود به خانه ما آمد و دستهای خود را طوری بلند نمود که فکر می شد دعا می نماید . بعداً زیر لب چیزهائی گفت و دستهایش را به روی خود کشیده و گفت : " خدا بیامرزش پشت موضوع نگردید که برای خود تان خطر دارد " »

*- همین قسم ناصر زمانی را که هشت سال در زندان پلچرخ گذشتانده بود ، مسموم کردندو یک افغان ملتی را در ملای عام ترور نمودند و چند نفر دیگر را اختطاف کردند.

*- در سال ۱۹۹۰ دفتر " نویسندگان افغانستان آزاد " مورد حمله وحشیانه نامردان جهل پرست قرار گرفت . یک تن از محافظین دفتر اختطاف و دومی به شدت زخمی شد .

*- عضو دیگر ISI از اهالی چترال بود و زبا ن دری را شکسته تکلم می کرد . او نیز در خدمت اطلاعات زندان در بلاک ۳ قرار داشت و به نفع گلبدین در زندان فعالیت می نمود . چند تن دیگر از اعضای ISI پاکستان نیز با آن که حبس شان تعیین شده بود ؛ اما از آنجائی که داشتن «پارچه ابلاغ » حاوی مدت قید از طرف « محکمه اختصاصی انقلابی » دولت دست نشاندۀ روس نزد شان از اعتبار قانونی برخوردار نبود ، خودشان را طور معروف "به در دیوانگی" زده به امراض عقلی و روانی تمارض می نمودند ، تا آنجائی که از شستن تن و بدن و لباس خویش خود داری ورزیده ، اغلباً در داخل سلول برروی دوشک هایشان ادرار و مدفوع می کردند؛ کادر های حزب اسلامی درخدمت « مجاهدین دیوانه شده در راه اسلام عزیز از کشور مسلمان و برادرپاکستان » قرار داشتند . اینها در شستن لباس ، دوشک ، تن و بدن جاسوسان پاکستانی ، همچنان تراشیدن سنت های بالا و پائین شان ، حتا در خوراندن غذا به آنان از همدیگر پیشی می گرفتند، تا به کریدت امیرشان گلبدین در نزد ISI پاکستان بیفزایند .

«اعضای مکتبی» حزب منفور گلبدین [آنانی که در رشته به اصطلاح « علم دین » تحصیل کرده بودند حلقات تدریسی شان را در سلول های زندان دایر می کردند ، همانند سایر اخوانی های همطرازشان] تماماً در خدمت اطلاعات زندان قرار داشتند .

حالا به شماری از اختطاف و ترور های مبارزان ضد تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی ، توسط این باند وطن فروش در پاکستان اشاره می نمایم:

*- انجنیر فتاح ودود عضو سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی (" ساوو ") بعد از سپری نمودن ۶ سال قید ، مدتی در کابل بود ؛ چون احساس می کرد که زیر تعقیب قرار دارد ، از کابل به پشاور آمده در شعبه " پروگرام مواد غذایی جهان " مشغول کار شد . یک تعداد اعضای حزب اسلامی باشندۀ گلدره کوهدامن مربوط ولایت پروان که با فتاح ودود آشنائی داشتند ، و به هویت

مخفی آن حزب ، آغاز به فعالیت نمود . وی مأموریت یافت تا در "نهضت اسلامی" آنوقت نفوذ نموده فعالیت های آن را از داخل تحت نظر گیرد . حکمتیار با زیرکی مختص به خود در مدت کوتاهی موفق به نفوذ در درون آن "نهضت" شده خودش را با قالب جدید هم آهنگ ساخت و در بدام انداختن رهبران اخوان (مثل هم مسلکش احمد شاه مسعود [۴]) به چنگ "ضبط احوالات" داوود خان در دستگیری رهبران اخوان سهیم بود و عملاً به ضد سایر جریانات فکری و ایدئولوژیک و جنبش محصلی (دانشجویی) ملهم از آن قرار داده شد . چنان که پلان قتل یک تن از مبارزان « جریان دموکراتیک نوین افغانستان » زنده یاد "سیدال سخندان" و ضرب و شتم شماری از منسوبین آن جریان محبوب مردم (عصمت کندی) را در سال ۱۳۵۱ در ساحه پوهنتون کابل، (که از جانب سازمان امنیت شوروی در پیشگیری از وخامت و تشنج بیشتر اوضاع سیاسی از یک سو و ایجاد رعب و وحشت و سراسیمگی در میان صفوف سایر جریانات مخالف از سوی دیگر، طرح شده بود) پیاده ساخت ، تا کودتای منحوس ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ بدون مخمصه و تهلکه به آرامی پیاده گردد.

حکمتیار با شگرد و شیوه های گوناگون و دیکته شده به وی، «نهضت اسلامی» اخوان المسلمین را غصب و افراد خودش را در رده ها و شاخه های تشکیلاتی آن بروفق مراد حزب (خلق) تعبیه کرد. البته چنین برگماري بعد از بدام انداختن مؤسسين آن "نهضت" انجام گرفت.

وی بعد از فرارش به پاکستان در اثر تماسها و مذاکرات مسلسل که مقامات ISI در رابطه با اوضاع پر تنش و بحرانی ناشی از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ داوود خان و سمت حرکت تکاملی آن به جانب روسها، با نامبرده به عمل آورد ؛ منافع آبی و آبی اش را در وابستگی و چاکری بی چون و چرای آن سازمان جهنمی و حامی بزرگش سازمان « سیا » امپریالیزم امریکا که وعده ثروت هنگفت و امارت افغانستان زیر "علم مبارک اسلام" را برایش داده بودند ؛ دید

*- در ماه ... ۱۹۹۰ داکتر سعادت از حزب افغان ملت ترور شد و متعاقب ترور وی دگروال عبدالعزیز یک تن دیگر از اعضای همان حزب که بعد از سپری کردن سالها حبس در زندان پلچرخي وارد پشاور شده بود ترور شد . در رابطه با چگونگی ترور وی چیزی نمی دانم . اما وی مدتها با من هم سلول بود . با تأسف تمام اعضای رهبری افغان ملت [مثل تمام اعضای سازمان پیکار] باخت و مذلت در زندان تسلیم شدند. آنها اعلامیه ای در همکاری با دولت صادر نمودند . اعلامیه شان را اطلاعات تکثیر نموده در دیوار های زندان تمام بلاک ها نصب نموده بود . اعضای افغان ملت [مثل تمام اعضای سازمان پیکار] در میان زندانیان از هیچ گونه احترامی برخوردار نبودند و همه با دیده حقارت به آنان نگاه می کردند و از صحبت با آنان اجتناب می ورزیدند .

*- در فبروری ۱۹۸۷ یک تن از اسطوره های مبارزه و مقاومت افغانستان زنده یاد مینا رهبر "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" ترور شد .

*- در ۲۷ جنوری ۱۹۹۰ یک تن از شخصیت های برجسته چپ انقلابی زنده یاد "قیوم رهبر" (رهبر ساما) ترور و رفیق همراهش به شدت زخمی شد .

*- به تاریخ ۱۲ نومبر ۱۹۸۷ زنده یاد اسطوره مبارزه و مقاومت داکتر "فیض احمد" ترور شد .

*- ترور مجروح ، عزیز الفت ، ربودن رحیم چنزائی ، داکتر صمد درانی و رفیق مبارز سلطان احمد سهراب و رفیق مبارز و بسیار شکنجه شده در زندان فاروق غرزی و ده ها تن دیگر ؛ بیان گویای این واقعیت است که بخش تروریستی حزب اسلامی با همکاری قسمی خاد و با حمایت ISI این ترور ها و اختطاف های خائنه را انجام داده است .

در حیات سیاسی حکمتیار نقطه عطفی را نباید از دیدرس دور نگهداشت و آن این که : وی در سالهایی که مصروف درس در لیسه شیرخان بود توسط یک تن از اعضای مرکزی «حزب دموکراتیک خلق» به نام نظام الدین تهذیب جذب گردید . گلبدین بعد از آموزش و پرورش در یکی از رده های کاملاً

گلبدین از بستر جنگهای خود جوش و همینطور سازمان داده شده مقاومت [که نه تنها کودتاچیان ۷ ثوری و جنایتکاران خادی رهبران واقعاً ملی اش را در پولیگونها و زندانها از بین بردند؛ بلکه خودش نیز به سان رفقای سابقه اش ده ها تن از آنان را در پاکستان با همکاری قسمی خاد و ISI اختطاف و ترور نموده است و همین طور درایران به کمک واواک رژیم وابسته جمهوری اسلامی اقدام به چنین ترور هائی کرده است] سود برده، برای تداوم جنگ مقاومت که خواسته CIA بود و جلب کمک های وسیعتر از کشور های غرب و وابسته، چون عربستان سعودی و... بالای مواضع سنگرداران جنگ مقاومت، همچنان بالای شهر زیبای کابل به هزاران راکت پرتاب نمود؛ حتا سنگر نشینان واقعی جنگ مقاومت را با رمز ورموز، ایماء و اشاره چشمک و ابروگک به اطلاع بادار قبلی اش (KGB) می رساند تا نیروی پسیف نظامی خودش از ضربات خرد کننده ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی مصون بماند [همانطوری که هنگام هجوم طالبان وحشی در چهار آسیاب مواضع نظامی اش را زیر نام "حفظ نیرو های خودی و سرشاخ ساختن مهاجمان طالبی با حریفان وابسته به مسکو و تهران؛ یعنی ربانی، مسعود و مزاری و...] به برادران طالبی اش سپرد.

بلی بدینسان حکمتیار از آغوش سرد و متعفن خرس سفید لرزان سوسیال امپریالیسم شوروی فرار کرده و به زیر بال عقاب "قوی پنجه" سازمان CIA امریکا قرار گرفت، تا با شعبده بازی از کمک ششصد میلیون دالری آن در سال، بیشترینش را در توبره خود واریز نماید.

تداوم بحران خون افشان افغانستان اشغال شده (توسط امپریالیزم جنایتگستر و غارتگر امریکا و شرکاء)، اگر در گذشته به رقص دلفکان سیاسی روس از جمله ببرک کارمل، حفیظ الله امین، داکتر نجیب، ربانی، احمد شاه مسعود و مارشال فهیم پایان کمیک و عبرتناک بخشید؛ در نضج و قوام کنونی و یا آتی اش رشته های مرئی و نامرئی ربات های ساخت «المخابرات العامة» عربستان

. و برای رهائی از پایدوی و خبر چینی برای «حزب دموکراتیک خلق»، خود را به آنان فروخت؛ زیرا بنا بر طبع منفعت پرستانه ای که دارد بدرستی فهمیده بود که به سان نظامیان فرستاده شده کشور های استعماری اروپا [که بعد از سرکوب خونین بومیان سرزمینهای امریکای لاتین و بعد از مدتی حکمروائی در متصرفات، به مرکز فراخوانده می شدند و در بخشی از تشکیلات وزارت دفاع کشور های خودی - در حالی که مدالها و فیتها و رداء های رنگارنگ کشتار بومیان سر زمین های اشغالی زینت افزای روی شانه و سینه شان می شد - به کار مسلکی شان دو باره گماشته می شدند. و بعد از چندی زیر نام پر افتخار تقاعد به حاشیه پرتاب می گردیدند و عده ای از این کلونیالیست ها که از عاقبت کار در کشورشان راضی نبودند به خیال قهرمان آزادی مردم بومی متصرفه شدن و دست یافتن به زندگی مافوق عالی به تمرد از دولت خودی (دولت های اروپائی) پرداخته درفش استقلال متصرفه را خود شان بلند نموده با حمایت مردم بومی و ارتش اروپائی تحت فرمان شان با عساکر فرستاده شده و تازه دم کشور خودی به جنگ پرداخته سر انجام خودشان را حاکم بی چون وچرای سرزمین های تصرف شده می ساختند]؛ با وی نیز چنین معامله ای از جانب گماشتگانش صورت خواهد گرفت، که در بهترین حالتش بعد از عودت موفقانه به سمت معین در وزارت عدلیه گمارده خواهد شد؛ از همین سبب در فکر تمرد و سرکشی از خواسته های پرورش دهنده قبلی اش، یعنی «حزب دموکراتیک خلق» (به مفهوم نماینده KGB در افغانستان) که در خدمت جمهوریت داوود خان قرار داشت، برآمده از طریق آی اس آی به CIA پیوست [در رابطه با نفوذ عناصر اکسا، کام و خاد (که اولی شکل تکاملی دومی و دومی نمای تکامل سومی می باشد) در میان سازمان های چپ انقلابی در «خاطرات زندان کبیر توخی» تذکر داده شده است].

توضیحات

[۱] - «میوند» عامل KGB در هند بود که در رابطه با خاد دولت دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی در دهلی جدید فعالیت اطلاعاتی می نمود . یکی از وظایف وی کشیدن خادی هائی بود که از راه پاکستان به هند می آمدند و گیر می افتادند و زندانی می شدند ؛ جواسیس خاد که در هند اغلباً به کار قاچاق هیروئین و انسان مشغول بودند ویرا زیر پوشش رفیق زنده یاد «مجید کلکانی» قرار می دادند تا خودشان را از هواداران آن زنده یاد وانمود سازند . پشتوانه این طیف تسلیمی های خادی شده و اعضای خاد در هند شخص «سید محمد میوند» بود .

[۲] - لازم به تذکار است که در درون زندان پلچرخی امکان دایر کردن حلقه و یا حلقات آموزشی از جانب زندانیان واقعی وجود نداشت ؛ زیرا دولتی که زندانی را در داخل زندان - که به مثابه کام و دندانش بود - در یک شبانه روز، هزار بار می جوید تا هضمش کند. یا به عبارت رساتر به تسلیم وادارش نماید، چطورمی توانست اجازه دهد که دشمنانش ، اندیشه و تفکرات سیاسی شان را در میان زندانیان - که محیط بی چون وچرای تغذیه سیاسی و اطلاعاتی اش بود - پخش نمایند و آنان را به مقاومت علیه خودش وادارند. (در مورد حالات کاملاً استثنائی و زود گذر، یعنی دایر شدن همچون حلقات از جانب زندانیان واقعی که اطلاعات زندان به زودی اعضای چنین حلقات را به بهانه های مختلف طور جزائی به سایر سلولها انتقال می داد ؛ در «خاطرات زندان کبیر توخی» توضیح داده شده است) ؛ مگر به طور موجز و فشرده بایست تذکار داد که هرگاه مسؤول حلقه ، خود عضو نفوذی خاد در آن نهاد و یا تنظیم می بود و یا فردی ضد دولتی که در "دوره تحقیق و شکنجه" و یا بعد از آن (دوره "عملیات اپراتیف") ترک راه و آرمان نموده به دولت دست نشانده پیوسته بود

سعودی ISI پاکستان و CIA امپریالیزم امریکا را به زودی قطع نموده و فرجام خفتباری را نصیب این ربات های رسوا ، مثل اتمر ها ، حامد کرزی ها ، اشرف غنی ها و خواهد نمود .

(پایان)

سازمانهای ساخته شده، توسط کشور خارجی، و یا وابسته به آنکشور، و یا احزاب و سازمانهای غیر وابسته؛ اما مخالف دولت مرکزی، بارها اتفاق افتاده که عناصر نفوذی از «کانالهای مختلف استخباراتی» یک دولت، در جریان فعالیت اطلاعاتی به ضد دشمن (به طور اخص در داخل کشور خارجی) که باهم تلاقی می نمودند، بنا بر شم قوی اطلاعاتی که داشتند، از ارتباط همدیگر با دولت خودی آگاه می گردیدند. در این راستا، هرگاه یکتن یا عده ای از آنها، تطمیع شده به دشمن می پیوستند؛ همپالگی های استخباراتی خود را که قبلاً شناسائی کرده بودند، به سوی دشمنی که تازه در خدمتش قرار گرفته بودند، می کشاندند. در صورت عدم پیوستن همپالگی هایشان به دشمن، آنان را قربانی تثبیت صداقت و وفاداری خود نموده، به چنگ دشمن می انداختند؛ همانطوری که حکمتیار خاین به مردم و کشور، عده ای از همسلکان استخبارتی اش را در همین روند، شناسائی نمود. و بعد از فروش خویش به I.S.I و CIA آنان را قربان تثبیت «صداقت» و «وفاداری» اش به پاکستان و امریکا کرد... .

؛ در چنین صورت حلقه آموزشی به کار خود ادامه داده می توانست ؛ و ادامه کار تدریسی حلقه در شکل دیگرش منوط می شد به این که در درون حلقه مورد بحث عضو یا اعضای ناشناخته اطلاعات زندان حضور می داشت . در چنین صورتی تا زمانی که اطلاعات زندان ادامه کار استخباراتی اجتنش را در میان حلقه تدریسی لازم می دانست ، حلقه به کارش تداوم می بخشید. در غیر آن مسؤولین اطلاعات زندان حلقه را شکستنده هر کدام را از یک دیگر جدا نموده به اتاقهای دیگر انتقال می داد .

[۳]- جلادان معروف پرچمی که در شکنجه زنده یادان "مجید کلکانی ، سید بشیر بهمن ، هدایت (استاد مسجدی) ، نادر علی ، میرویس ، قاضی ضیاء" و صد ها و هزاران زندانی دست داشتند عبارت اند از **قیوم صافی ، عبدالله بچه سرور** باشندۀ قریۀ اوستاکاران کوهستان . مشهور به «عبدالله رقصنده» ، حمید شتاب معروف به «کومه کته» ، امین دست دراز معروف به «امین جلاد» (برادر «فاروق زرد» آمر سیاسی وزارت داخلۀ کارمل) ، لطیف شریفی ، غنی پرچمی رئیس عمومی تحقیق(معروف به «غنی زنبور») و قاسم خان عینک (معروف به «قاسم کارتونیک») بی رحم و نهایت قسی القلب .

[۴] - اولین تظاهرات خیابانی که ظهور جنبش «اخوان المسلمین» را در صحنۀ سیاسی کشوراعلان نمود در تاریخ ۲۱رمضان سال ۱۳۴۹ اتفاق افتاد. و مسعود هنگامی که شاگرد صنف یازدهم مکتب استقلال بود (۱۳۵۰)، در داخل «اخوان المسلمین» نفوذ کرد . پراچۀ شدۀ (G.R.U) در نخستین مأموریت اجنتوری اش در درون «اخوان...»، تنها نبود. همپالکی اش یعنی حکمتیار جنایتکار محیل و منفعت پرست، قبل از وی در هسته های اولی «اخوان...» رخنه کرده بود؛ همچنان چند تن دیگر که تا کنون بدرستی شناسائی نشده اند.

در روند تهاجم عناصر نفوذی مربوط به «کانالهای مختلف استخباراتی» یک دولت، در درون تشکیلات کشور خارجی به مثابۀ دشمن ، یا به داخل احزاب و

